

گفت‌وگوی «جوان» با خانواده شهید وجاهت‌علی مجاهد پاکستانی بدون مرز

شهیدی که ۵۰ زن را از چنگ داعشی‌ها نجات داد

■ **صغری خیل فرهنگ**

فرقی نمی‌کند اهل کجا باشی، وقتی صدای مظلومیت خاندان پیامبر(ص) به گوش می‌رسد با هر وسیله و هر طور شده خودت را آماده جانفشانی می‌کنی. فرسنگ‌ها برای دفاع از حرم آل الله طی می‌کنی، بعد هم در جواب کسانی که می‌گویند چرا برای جنگ به کشور دیگری رفته‌ای؟ جواب می‌دهی: مگر جان ناقابل ما بیشتر از فرزندان حسین است که آن را در راه دین فدا کردند... عراقی، ایرانی، افغانستانی و پاکستانی به محض شنیدن خبر حمله تکفیری‌ها به حرم حضرت زینب(س) دل در در کاب حسین(ع) گذاشتند تا اجازه ندهند دست نا پاک ترور یست‌ها به حرم اهل بیت برسد. در این راه شهدای زیادی از کشورهای مختلف در سوریه و عراق به شهادت رسیدند. «وجاهت علی» مجاهد بدون مرزی از اهالی پنجاب پاکستان بود که در سال ۱۳۹۳ حوالی حلب سوریه به شهادت رسید. آبان سال ۱۳۹۲ بود که پیکر او همراه «ایشان حیدر» در قم تشییع و در بهشت معصومه(س) به خاک سپرده شد. وجاهت علی از طلاب پاکستانی جامعه‌المصطفی العالمیه ساکن شهر قم بود. برای آشنایی با این شهید پاکستانی مدافع حرم با خواهرش به گفت‌وگو نشستیم که ماحصلش را پیش‌رو دارید.

■ ■ ■

شما در پاکستان زندگی می‌کنید یا ساکن ایران هستید؟

ما اهل پاکستان هستیم. در زمان شهادت برادرم هم من در پاکستان بودم. قبل از ازدواج در ایران زندگی می‌کردم و بعد به پاکستان رفتم. دوباره بعد از ازدواج از پاکستان به ایران آمدم. برادرم هم سه سال قبل از اینکه به سوریه برود از پاکستان به ایران آمده بود. طلبه جامعه‌المصطفی بود. شهید از ۱۶ سالگی در ایران مشغول تحصیل و کسب مدارج علوم دینی بود. برادرم علاقه خاصی به تلاوت و حفظ قرآن داشت و همین امر باعث شد تا حافظ کل قرآن شود. ایشان در ایران متوجه تغییر و تحولات منطقه می‌شود. کمی بعد وقتی عزمش را برای جهاد و جبهه جزم کرد با مادر تماس گرفت و ایشان هم اجازه جهاد به ایشان دادند. مادرمان خانه‌دار است و پدرمان هم کشاورز بود و روی اراضی کشاورزی مردم کار می‌کرد.

برادران نام جهادی «میثم تمار» را برای خودش انتخاب کرده بود؟ علت این انتخاب چه بود؟

برادرم روی زندگی و شهادت میثم تمار صحابی فداکار امام علی (ع) تحقیق زیادی کرده بود. شخصیت این یاور امام علی را دوست داشت. برای همین در جبهه مقاومت این نام را برای خودش انتخاب کرد. وجاهت از همان ابتدا هر زمان که تظاهراتی علیه ظلم و کفر اتفاق می‌افتاد در آن شرکت می‌کرد. حتی اگر پدر و مادر مخالفت می‌کردند باز هم به تظاهرات شرکت می‌رفت.

شما اهل پاکستان هستید، کشوری که کیلومترها از سوریه دور است، چرا مادران تان راضی به رفتن وجاهت علی به جنگ در سوریه شد؟

راستش وجاهت علی با مادرمان تماس گرفت و از تصمیمی که گرفته بود صحبت کرد. به مادر گفته بود می‌خواهم برای جهاد به سوریه بروم. شما خودتان همیشه در ایام محرم می‌گفتید اگر من ۱۰ پسر داشتم برای کمک به امام حسین(ع) راهی می‌کردم. حالا مادر جان امروز سال ۶۱هجری تکرار شده و به حضور ما نیاز است پس به من اجازه بدهید بروم. مادر تا این جملات را از زبان برادرم شنید رضایت داد و برادرم راهی شد. وجاهت از مادرم خواست تا خودش موضوع را با پدرمان مطرح کند.

چه زمانی اعزام شد؟

سال ۲۰۱۴ یعنی حدود سه سال پیش. سال ۱۳۹۳ به تاریخ شمسی بود که برای اولین بار راهی شد. مدت دو ماهی در منطقه بود.

باوجوداقامت خانواده در پاکستان و حضور شهید در

سوریه، چطور با هم ارتباط برقرار می‌کردید؟

ما ارتباط چندانی با وجاهت نداشتیم. مادر پاکستان بودیم. اینطور نبود که تلفن همراه و نت در اختیار مجاهدان باشد. بعد از شهادت هم‌زمان و دوستانش برای دیدار با خانواده آمدند و از دلآوری برادرم روایت‌های زیادی گفتند. وجاهت علی وقتی رفت با من صحبت کرد. نگفت می‌خواهم به سوریه بروم. وقتی با من تماس می‌گرفت می‌گفت درس‌هایت را حتما بخوان و ادامه تحصیل بده. درس را رها نکن، اما من از دلتنگی‌ام برایش گفتم. اینکه سه سالی می‌شود او را ندیدم و خیلی دلم برایش تنگ شده است. از برادرم خواستم بیاید پاکستان. وجاهت در مقابل این درخواست من گفت خیلی زود به ایران می‌آید و من را می‌بیند. گفتم فعلاً این امکان برای من وجود ندارد حتی برای زیارت امام رضا (ع) به ایران بیایم، اما تو می‌گویی که می‌آیی و من را می‌بینی. سپس مجدداً تأکید کرد و گفت تو خیلی زود به ایران می‌آیی و همدیگر را می‌بینیم. انگار می‌دانست خیلی زود شهید می‌شود و من بعد از شهادتش می‌آیم و با پیکر خونینش دیدار می‌کنم.

چطور متوجه شهادتش شدید؟

یکی از بستگمان که در ایران زندگی می‌کرد با پدر و مادرم تماس گرفته و گفته بود وجاهت تصادف سختی کرده است و برای عملش نیاز به رضایت والدین دارد. اگر رضایت آنها نباشد عمل انجام نمی‌شود. باید در سریع‌ترین زمان ممکن به ایران سفر کنید. حصد می‌زدم که شاید شهید شده باشد اما برای اینکه سفر مادر و پدرم سخت‌تر از این نشود حرفی نزدم. وقتی خبر تصادف را شنیدم، گفتم خدایا این زخم‌هایی که بر تن برداشته بر اثر تصادف نباشد و زخم‌هایش در راه دفاع از حرم باشد. راستش را بخواهید دو روز قبل از اینکه به ما زنگ بزنند و خبری به ما بدهند، فضای خیلی غمناک و سردی در خانه ما به وجود آمده بود. هیچ‌کس حال درست و آرامی نداشت. کسی غذا نمی‌خورد. انگار می‌خواست یک اتفاق تلخ رخ دهد و خبری شود. بعد از تماس فامیلمان من، مادر و پدرم راهی ایران شدیم.

پس دلتنگی‌های سه‌ساله‌تان را در دیدار با پیکرش تازه کردید؟

بله، پیکر برادرم در سردخانه بهشت معصومه (س) بود. یک

درد

دو روز قبل از اینکه به ما زنگ بزنند و خبری به ما بدهند، فضای خیلی غمناک و سردی در خانه ما به وجود آمده بود. هیچ‌کس حال درست و آرامی نداشت، کسی غذا نمی‌خورد، انگار می‌خواست یک اتفاق تلخ رخ دهد و خبری شود



امیدوارم مرگ‌ناو مت

ارتباط با ما ۸۸۴۹۸۴۸۱



روز قبل از تشییع ما را به زیارت پیکر ایشان بردند. وعده برادرم محقق شده بود. گفته بود برای دیدارم به ایران می‌آیی و من اصلاً فکرش را هم نمی‌کردم که وجاهت علی از چنین روزی صحبت می‌کرده است. چهره برادرم را دیدم. آرام و بی‌صدا خوابیده بود.

از نحوه شهادت ایشان اطلاع دارید؟

حین نبرد و در روند اجرای عملیات، یکی از هم‌زمان‌ش به نام شهید دیشان به شهادت می‌رسد و سر از بدنش جدا می‌شود. برادرم همراه چند نفر از دوستانش پیکر این شهید بزرگوار را به عقب بر می‌گردانند که در مسیر بازگشت گلوله به پایش اصابت می‌کند و مجروح می‌شود. یکی از هم‌زمانش از ایشان می‌پرسد می‌توانم چرا اینطور راه می‌روی؟ می‌گوید چیزی نیست. در مسیر بازگشت به خانه‌ای می‌رسند که متوجه می‌شوند داعشی‌ها ۵۰ زن را در آنجا به اسارت گرفته‌اند. همراه دوستانش آنها را از جنگل داعشی‌ها نجات می‌دهند و به مقر می‌رسند. بعد از در میان و باتمسام پایش برای نگهبانی به پشت بام مقر می‌رود که حین درگیری و تبادل آتش با داعشی‌ها هشت گلوله به سینه‌اش اصابت می‌کند و همانجا به شهادت می‌رسد.

به نظر شما چه شاخصه‌ای در وجود برادر تان ایشان را خاص کرد تا به این عاقبت بخیری برسد؟

یکی از خاص‌ترین شاخصه‌های اخلاقی برادرم هدیه دادن بود. در سخت‌ترین شرایط مالی به هر بهانه‌ای هر جامی‌رفت خواهرانش را فراموش نمی‌کرد. به ایشان می‌گفتمم تو کوچک‌تر از ما هستی و نیازی نیست از این کارها کنی، ولی همیشه با ذوق و شوق خودش برای مادر و خواهرهایش هدیه می‌خرید. برادرم قلب مهربانی داشت. وجاهت از زمانی که به ایران آمد



امروز شما خواهر شهید مدافع حرم هستید، به نظر تان باید چه کنید تا ادامه‌دهنده راه ایشان باشید و یاد و نام شهدا را زنده نگه دارید؟

من امروز به خوبی درک می‌کنم که خواهر شهید بودن آن هم خواهر شهید مدافع حرم بودن وظایف و مسئولیت‌هایی را به دنبال دارد. امیدوارم بتوانم ادامه‌دهنده راه شهیدم باشم. دوست دارم خدا به من فرزندان دهد تا به گونه‌ای آنها را تربیت کنم که بتوانند راه دایی‌شان را ادامه دهند. می‌خواهم راه و مسیر شهدای مدافع حرم را به همگان بشناسانم تا آن‌شاءالله این مسیر همیشه پرر و پرر ویمانند.

از بالا به پایین

■ ۱- پارکومتر – متصدی اصطبل در دوره صفویان ■ ۲- از دستگاه‌های هفتگانه موسیقی سنتی ایران – سلاح کمبری – نوعی آجر و صندوق آهنی ■ ۳- پسوند خوراک – هنرپیشه اقامی‌کند – جزیره مرجانی ■ ۴- نان – میل شیطانی – روز بیست و پنجم از هر ماه شمسی – ترش و شیرین ■ ۵- مسجد و بازاری در شیراز – ماده موجود در دانه قهوه و برگ چای – صد و یازده ■ ۶- اهلی – از پرندگان خوش آواز – ضربه‌ای در فوتبال ■ ۷- قوم ذبح شده – دستگاهی در موسیقی – حرف انتخاب – شستر مرغ آمریکایی ■ ۸- بلندترین نقطه – پهلوان وسط رز خانه – فرو بردن غذا ■ ۹- جزیره نفت و گاز خلیج فارس – حرف دهن کچی – توانایی مالی – اسم آذری ■ ۱۰- دردها – لغو کردن – کشور صنعا ■ ۱۱- شیر داخل لوله تنگ – خواهرش – راه یافتن به داخل چیزی ■ ۱۲- پوستین وارونه – سستی و تنبلی – جایزه و شایسته – غزال ■ ۱۳- نیشکر – خرگوش – سوره چهارم – تکرار حرفی ■ ۱۴- نگاتیو – زیرانداز پشمین – سال آذری ■ ۱۵- زندان تاریک – قند تزریقی

جوان

ارزنامه جوان | شماره ۵۲۸۶

گفت‌وگو

گفت‌وگوی «جوان» با همسر شهید مدافع حرم لشکر فاطمیون

سید سردار حسینی

گفت سبک شده‌ام و آماده پروازم

اذن رفتن دادم. به من قول داد به خط مقدم نبرد نروم.

چند مرتبه اعزام شد؟

اولین اعزامش مرداد ماه سال ۱۳۹۳ بود. هنوز دوره سه ماهه‌اش تکمیل نشده بود که مجروح شد و برای درمان بازگشت. شش ماه طول درمان داشت اما اعلام کردند بهبود پیدا کرده و مجدد می‌خواهد اعزام شود. برای بار دوم اعزام شد، اما چون اوضاع جسمی‌اش مناسب نبود به ایران بازگشت و پرواز ممنوع شد.

چطور توانست دوباره راهی شود؟

ابتدا به من قول داد تا به دنیا نیامدن سیدابوالفضل در کنارم بماند اما آرام و قرار نداشت و شهادت دوستانش بی‌قراش می‌کرد.

سه شب پشت سر هم خواب دید برادرش که تازه به رحمت خدا رفته‌است در خواب به ایشان می‌گفت من در این بیابان منتظر شما هستم تا بیایید و با هم به زیارت خانم زینب(س) برویم. من هم گفتم استخاره می‌گیرم ببینم چه می‌شود. استخاره گرفتم خوب آمد. نوشته بود تعجیل کنید. من هم رضایت دادم و برای بار سوم راهی شد. دیدن خواب برادرش سه شب متوالی باعث شد تا همسرم با نام سیدمیثم حسینی ثابت نام‌نکند و اعزام شود. دو اعزام قبل با نام سیدسردار حسینی یعنی اسم اصلی خودش



اعزام شده بود. مسئول اعزام به ایشان گفته بود چهره‌ات خیلی آشناست. اسمت سیدسردار نیست؟ همسرم گفته بود ایشان برادر دوقلوی من است. من اسمم سیدمیثم است. برادرم سیدسردار به افغانستان رفته‌است.

در آخرین تماس‌ها تان چه صحبتی در باره فرزندش کرد که هیچ وقت نتوانست او را ببیند؟

دقیقاً شب شهادتش تماس گرفت و سفارش‌های لازم را کرد. گفت حس و حال خاصی دارم. گویی سبک شده‌ام و آماده پروازم. گفتمم این پرواز کردن کار دست‌دهد. گفت شما منظور من را متوجه نمی‌شوی

آغاز کردیم. میثم صفاکار بود. شش سال در کنار هم زندگی کردیم و حاصل این زندگی مشترک کمان، دو فرزند شد. یک دختر هفت ساله به نام سیده سحر حسینی که متولد ۱۳۸۹ است و سیدابوالفضل حسینی متولد ۱۳۹۴ که در حقیقت یک روز بعد از شهادت پدر به دنیا آمد. خدا سیدابوالفضل را جایگزین پدرش کرد. حتی وقتی میثم در باره رفتن و دفاع از حرم گفت من و خانواده‌اش ابتدا مخالفت کردیم.

چرا مخالف بودید؟

من اصلاً اطلاعاتی از جنگ نداشتم. نمی‌دانستم در سوریه و عراق اوضاع چگونه است؟ جبهه مقاومت اسلامی را هم نمی‌شناختم. به میثم گفتم چرا سوریه؟ چرا افغانستان؟ گفت من نگران حرم عمه سادات هستم. دفاع از حرم عمه جان بر ما واجب است. باید بروم. با همه نگرانی‌ها و دلپره‌هایم

جدول سودوگو

				۹	۸	۶		
			۷	۳	۶			
		۲	۱					
		۴						
		۶		۳	۲			
				۴				
		۱		۸				
				۷				
				۸	۹			
					۳	۵	۷	
					۱	۵		

۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰
۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵
۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰	۵۱	۵۲	۵۳	۵۴	۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰
۶۱	۶۲	۶۳	۶۴	۶۵	۶۶	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰	۷۱	۷۲	۷۳	۷۴	۷۵
۷۶	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰	۸۱	۸۲	۸۳	۸۴	۸۵	۸۶	۸۷	۸۸	۸۹	۹۰
۹۱	۹۲	۹۳	۹۴	۹۵	۹۶	۹۷	۹۸	۹۹	۱۰۰	۱۰۱	۱۰۲	۱۰۳	۱۰۴	۱۰۵
۱۰۶	۱۰۷	۱۰۸	۱۰۹	۱۱۰	۱۱۱	۱۱۲	۱۱۳	۱۱۴	۱۱۵	۱۱۶	۱۱۷	۱۱۸	۱۱۹	۱۲۰
۱۲۱	۱۲۲	۱۲۳	۱۲۴	۱۲۵	۱۲۶	۱۲۷	۱۲۸	۱۲۹	۱۳۰	۱۳۱	۱۳۲	۱۳۳	۱۳۴	۱۳۵
۱۳۶	۱۳۷	۱۳۸	۱۳۹	۱۴۰	۱۴۱	۱۴۲	۱۴۳	۱۴۴	۱۴۵	۱۴۶	۱۴۷	۱۴۸	۱۴۹	۱۵۰
۱۵۱	۱۵۲	۱۵۳	۱۵۴	۱۵۵	۱۵۶	۱۵۷	۱۵۸	۱۵۹	۱۶۰	۱۶۱	۱۶۲	۱۶۳	۱۶۴	۱۶۵
۱۶۶	۱۶۷	۱۶۸	۱۶۹	۱۷۰	۱۷۱	۱۷۲	۱۷۳	۱۷۴	۱۷۵	۱۷۶	۱۷۷	۱۷۸	۱۷۹	۱۸۰
۱۸۱	۱۸۲	۱۸۳	۱۸۴	۱۸۵	۱۸۶	۱۸۷	۱۸۸	۱۸۹	۱۹۰	۱۹۱	۱۹۲	۱۹۳	۱۹۴	۱۹۵
۱۹۶	۱۹۷	۱۹۸	۱۹۹	۲۰۰	۲۰۱	۲۰۲	۲۰۳	۲۰۴	۲۰۵	۲۰۶	۲۰۷	۲۰۸	۲۰۹	۲۱۰
۲۱۱	۲۱۲	۲۱۳	۲۱۴	۲۱۵	۲۱۶	۲۱۷	۲۱۸	۲۱۹	۲۲۰	۲۲۱	۲۲۲	۲۲۳	۲۲۴	۲۲۵
۲۲۶	۲۲۷	۲۲۸	۲۲۹	۲۳۰	۲۳۱	۲۳۲	۲۳۳	۲۳۴	۲۳۵	۲۳۶	۲۳۷	۲۳۸	۲۳۹	۲۴۰
۲۴۱	۲۴۲	۲۴۳	۲۴۴	۲۴۵	۲۴۶	۲۴۷	۲۴۸	۲۴۹	۲۵۰	۲۵۱	۲۵۲	۲۵۳	۲۵۴	۲۵۵
۲۵۶	۲۵۷	۲۵۸	۲۵۹	۲۶۰	۲۶۱	۲۶۲	۲۶۳	۲۶۴	۲۶۵	۲۶۶	۲۶۷	۲۶۸	۲۶۹	۲۷۰
۲۷۱	۲۷۲	۲۷۳	۲۷۴	۲۷۵	۲۷۶	۲۷۷	۲۷۸	۲۷۹	۲۸۰	۲۸۱	۲۸۲	۲۸۳	۲۸۴	۲۸۵
۲۸۶	۲۸۷	۲۸۸	۲۸۹	۲۹۰	۲۹۱	۲۹۲	۲۹۳	۲۹۴	۲۹۵	۲۹۶	۲۹۷	۲۹۸	۲۹۹	۳۰۰
۳۰۱	۳۰۲	۳۰۳	۳۰۴	۳۰۵	۳۰۶	۳۰۷	۳۰۸	۳۰۹	۳۱۰	۳۱۱	۳۱۲	۳۱۳	۳۱۴	۳۱۵
۳۱۶	۳۱۷	۳۱۸	۳۱۹	۳۲۰	۳۲۱	۳۲۲	۳۲۳	۳۲۴	۳۲۵	۳۲۶	۳۲۷	۳۲۸	۳۲۹	۳۳۰
۳۳۱	۳۳۲	۳۳۳	۳۳۴	۳۳۵	۳۳۶	۳۳۷	۳۳۸	۳۳۹	۳۴۰	۳۴۱	۳۴۲	۳۴۳	۳۴۴	۳۴۵
۳۴۶	۳۴۷	۳۴۸	۳۴۹	۳۵۰	۳۵۱	۳۵۲	۳۵۳	۳۵۴	۳۵۵	۳۵۶	۳۵۷	۳۵۸	۳۵۹	۳۶۰
۳۶۱	۳۶۲	۳۶۳	۳۶۴	۳۶۵	۳۶۶	۳۶۷	۳۶۸	۳۶۹	۳۷۰	۳۷۱	۳۷۲	۳۷۳	۳۷۴	۳۷۵
۳۷۶	۳۷۷	۳۷۸	۳۷۹	۳۸۰	۳۸۱	۳۸۲	۳۸۳	۳۸۴	۳۸۵	۳۸۶	۳۸۷	۳۸۸	۳۸۹	۳۹۰
۳۹۱	۳۹۲	۳۹۳	۳۹۴	۳۹۵	۳۹۶	۳۹۷	۳۹۸	۳۹۹	۴۰۰	۴۰۱	۴۰۲	۴۰۳	۴۰۴	۴۰۵
۴۰۶	۴۰۷	۴۰۸	۴۰۹	۴۱۰	۴۱۱	۴۱۲	۴۱۳	۴۱۴	۴۱۵	۴۱۶	۴۱۷	۴۱۸	۴۱۹	۴۲۰
۴۲۱	۴۲۲	۴۲۳	۴۲۴	۴۲۵	۴۲۶	۴۲۷	۴۲۸	۴۲۹	۴۳۰	۴۳۱	۴۳۲	۴۳۳	۴۳۴	۴۳۵
۴۳۶	۴۳۷	۴۳۸	۴۳۹	۴۴۰	۴۴۱	۴۴۲	۴۴۳	۴۴۴	۴۴۵	۴۴۶	۴۴۷	۴۴۸	۴۴۹	۴۵۰
۴۵۱	۴۵۲	۴۵۳	۴۵۴	۴۵۵	۴۵۶	۴۵۷	۴۵۸	۴۵۹	۴۶۰	۴۶۱	۴۶۲	۴۶۳	۴۶۴	۴۶۵
۴۶۶	۴۶۷	۴۶۸	۴۶۹	۴۷۰	۴۷۱	۴۷۲	۴۷۳	۴۷۴	۴۷۵	۴۷۶	۴۷۷	۴۷۸	۴۷۹	۴۸۰
۴۸۱	۴۸۲	۴۸۳	۴۸۴	۴۸۵	۴۸۶	۴۸۷	۴۸۸	۴۸۹	۴۹۰	۴۹۱	۴۹۲	۴۹۳	۴۹۴	۴۹۵
۴۹۶	۴۹۷	۴۹۸	۴۹۹	۵۰۰	۵۰۱	۵۰۲	۵۰۳	۵۰۴	۵۰۵	۵۰۶	۵۰۷	۵۰۸	۵۰۹	۵۱۰
۵۱۱	۵۱۲	۵۱۳	۵۱۴	۵۱۵	۵۱۶	۵۱۷	۵۱۸	۵۱۹	۵۲۰	۵۲۱	۵۲۲	۵۲۳	۵۲۴	۵۲۵